

أعوذبالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
وصلّى الله على سيّدنا ونبينا أبي القاسم محمّد  
وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق عليه السّلام در حدیث شریف عنوان میفرماید که: «و جمله اشتغاله فیما امره تعالی به و نهایه عنه» آن بنده‌ای که خود را در تحت عبودیت و اطاعت پروردگار در می‌آورد و می‌خواهد نصیب خود را به بهترین وجه و به احسن طرق و به اکمل مراتب فعلیت بگذراند، آن شخصی است که جمیع امور خود را و اشتغال خود را منحصر می‌کند بر آنچه که خداوند امر کرده و بر آنچه که او نهی کرده است.

راجع به این فقره‌ی از کلام امام علیه السّلام عرض شد که دیدگاهها و انظار مختلفی وجود دارد. دیدگاه اول دیدگاهی بود که انسان به نفس افعال و کیفیت تأثیر آنها بر رشد و تکامل نفس نظر داشته باشد. عرض شد که نفس عبارت است از پدیده‌ای که خدای متعال او را از مقام توحید و بساطت به مراتب تعینات و عالم کثرات نزول داده است البته در این مرتبه از نزول حکمتی نهفته است که عبارت است از تکامل و رسیدن به فعلیت و بروز و ظهور آنچه را که در درون خود مخفی داشته است. مثالش خیلی روشن است و برای همه ما این قضیه مشهود است که افراد در وجود خودشان و در کمون نفس خودشان، برای رسیدن به مراتبی از جهات وجودی که در این دنیا هست، چه جهات مادی و چه جهات معنوی دارای استعدادهایی هستند ولی این مسئله به منصفه بروز و ظهور نمی‌رسد، مگر اینکه انسان نفس خود را در تحت تربیت خاصی که آن تربیت خاص منتهی می‌شود به این مرتبه، در بیاورد.

انسان استعداد و آمادگی برای رسیدن به بالاترین مراتب علمی از همین علوم متداول روز را دارد، ولی تا وقتی که اهتمام نسبت به مطلب نداشته باشد و آستین همت بالا نزند و خود را با شرایط مشکل برای رسیدن به مطلب وفق ندهد، در همان مرتبه می ماند. اگر هزار سال هم بر او بگذرد، اگر عمر نوح را هم بکند، باز به نتیجه ای نمی رسد، با همان روز اولش تفاوتی ندارد زیرا گذران شب و روز و ماه و سال تأثیری بر رشد و تکامل انسان ندارند، چه انسان بیست سال از عمر او بگذرد چه دو هزار سال بگذرد هیچ تفاوتی از نقطه نظر رشد و تکامل روحی مترتب نمی شود و هر لحظه ای از عمر خود را که در این طریق بگذرانند، به همان مقدار و به همان لحظه نصیب دارد. اگر یک صفحه از این کتاب را بخواند به اندازه یک صفحه بهره برده است، دو صفحه بخواند دو صفحه بهره برده است. فلهمذا خدای متعال برای وجود انسان یک حصه و سهمی از عمر قرار داده است. راجع به این مسئله گمان می کنم اشاراتی در چند سال پیش بود، نمی دانم نظر رفقا هست یا نه؟ الان گذرا برای ارتباطمان با این مطلب این قضیه و مطلب را عرض می کنم، که هر شخصی در این عالم



وجود یک سهمیه ایی از عمر دارد. بعضی ها سهمیه شان صد سال است، بعضی ها هشتاد سال است، بعضی ها پنجاه سال است، بعضی ها پنج سال است، بعضی ها دو بیست سال است، بعضی ها مانند نوح بیش از هزار سال است نقل می کنند لقمان بیش از هزار سال عمر داشت. افرادی در سابق بودند که عمرهای طولانی داشتند. راجع به حضرت سلمان فارسی تا سیصد سال هم در کتب نقل شده که ایشان عمرش بوده است. حداقل عمری که برای ایشان نوشته اند حدود دو بیست سال بوده که در همان اواخر عمر خدمت رسول خدا رسید و به شرف اسلام مشرف شد و رسید به آن مراتبی که باید برسد. هر شخصی یک سهمیه ای دارد و این سهمیه در اختیار انسان نیست، مقرر شده است و طبق آن سهمیه می رود. خدای متعال نسبت به این سهمیه، در کم و زیادش با ما کاری ندارد. یعنی حسابی که از ما می رسد بر اساس کم و زیاد نیست. زیرا حیات و زندگی به نحو عادی در اختیار انسان نیست. مواجهه با امراض و بیماریها در اختیار انسان نیست و انسان در آن کم و زیاد کردن سهمیه مسئولیت ندارد. بله! نسبت به آن مقداری که برای او قرار داده شده مسئولیت دارد. یعنی امروز که روز پنجم ربیع الثانی است و روز جمعه است، برای امروز خدای متعال این سهمیه را برای ما قرار داده است. که امروز را چگونه صرف می کنیم. به فردایت کاری ندارم و راجع به دیروز هم پرونده اش جدا است.

امروز روز جمعه پنجم ربیع الثانی را چگونه می گذرانی؟ این مسئله است، این را ما باید دقت کنیم و چنانچه نسبت به آن سهمیه آن وقت مراقبت داشته باشیم، مراقبه کنیم، محاسبه داشته باشیم، همانطوری که بزرگان توصیه داشتند و وقت خود را به بطالت نگذرانیم، با اعمال و رفتار پوچ و بی معنا روز را به شب و شب را به روز نیوریم، اگر آنطور که بزرگان راه و اولیاء طریق مطلب را از نظر مراقبه بیان کرده اند، ما انجام بدهیم، در قبال سهمیه همین امروز و سفید خواهیم بود. فقط همین امروز! فردا برای خود حصه ی دیگری دارد و حساب و کتاب دیگری دارد. لذا هر سهمیه ی از وجود برای انسان دیگر قابل بازگشت نیست. گرچه ممکن است خدای متعال بواسطه توبه، بواسطه ی غلبه رحمت و بواسطه ی آن روح لطف و عظمت پرده بر لغزشها و خطاهای گذشته ی ما بیاندازد و باب توبه را برای همین مسئله باز کرده است و برای همه این باب رحمت باز است، اما آن سهمیه ی وجودی که مربوط به امروز است، او دیگر بر نمی گردد. یعنی اگر قرار باشد که به یک شخص یک لیوان سهمیه بدهند، این شخص با از بین بردن امروز، ثلث این لیوان را به زمین می ریزد، دو ثلث دیگر باقی می ماند جای این ثلث خالی را چیزی پر نخواهد کرد.

اینجاست که رسول خدا صلی ال له علیه و آله وسلم می فرمایند: «من اقترف ذنباً فارقه عَقْلٌ»

لَنْ يَعُدَّ أَبَدًا<sup>۱</sup> کسی که در هر لحظه از لحظات عمر خود گناهی را مرتکب بشود، لغزشی از او سر بزند، خطایی از او سر بزند، عقلی از او مفارقت خواهد کرد که هیچگاه برنخواهد گشت. یعنی اگر این شخص به کمال هم برسد آن مرتبه‌ی از وجودی‌اش را از دست داده است. افراد از نقطه نظر مراتب وجودی کمالی مختلف هستند، دارای سعه‌های مختلفی هستند و این مسئله در بقاء بعد از فنا وقتی که انسان از مرتبه بساطت و مرتبه هوهویت

نزول پیدا می‌کند به مراتب کثرت و تعینات قابل مشهود است. انسان کیفیت ظروف اولیاء الهی و مقام ابراز و اظهار و اثبات آنها را می‌بیند، که از ابراز و اظهار و اثبات، به ثبوت و ظهور و بروز آنها پی می‌برد، که در چه نقطه‌ای و در چه مرتبه‌ای قرار دارند. مقصود رسول اکرم از فَرْقَهُ عَقْلٌ لَنْ يَعُدَّ أَبَدًا این است که یک مقدار از آن سرمایه‌ای را که خدای متعال در نفس انسان قرار داده و نفس را به واسطه‌ی آن سرمایه قابل برای رسیدن به مرتبه کمال میگرداند، آن سرمایه را انسان بواسطه گناه از دست می‌دهد. و این مطلب با آنچه که در قرآن کریم نسبت به او تذکر داده می‌شود و روایات ائمه علیهم السلام هم بر این مسئله دلالت دارد، منافاتی ندارد، که راجع به افرادی که واقعاً رجوع کرده‌اند و واقعا به خدا برگشتند و واقعاً از همه تعلقات دست برداشتند و اتفاقاً این یک مسئله مشهودی هم است و تجربه هم شده و نظیر زیادی برای او به اثبات رسیده، که اینها بواسطه رجوع به پروردگار آنچنان تحول پیدا می‌کنند که گویی گناهی مرتکب نشده‌اند! خطائی از آنها سر نزده است!

این مطلب در قرآن کریم به **فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ** الفرقان، ۷۰ تعبیر آورده می‌شود. خدای متعال سیئات اینها را تبدیل به حسنه می‌کند و این خودش یک بحث خیلی عمیقی را می‌طلبد که چطور یک عملی که با کدورت نفسانی، اثر سلبی و اثر منفی بر نفس گذاشته است. یک مرتبه نه تنها آن آثار منفی و سلبی خود را از دست می‌دهد، بلکه تبدیل به نورانیت و رشد و رقاء می‌شود! افرادی که واقعاً از زمینه نفس بیرون بیایند و پا را بر همه‌ی تعلقات بگذارند و از جمیع آنچه که موجب بعد به پروردگار است دست بشویند و یکباره خود را رها کنند و خالی کنند و ذهن و فکر خود را از آنچه که انجام می‌دادند بیرون بیاورند، خدای متعال نه تنها قلم عفو بر همه مسائل گذشته آنها می‌کشد بلکه مسائل گذشته آنها را تبدیل به ثواب می‌کند! این یک مسئله خیلی عجیبی است! **أُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ لَهُ تَصْرِيحٌ هُمْ هَسْتِ! هِيَجْ كِنَايَهْ اِيْ هَمْ دَر بَيْن نِيَسْتِ كِهْ چَطُور يَكْ عَمَلْ گِنَاهْ تَبْدِيلْ بَهْ حَسَنَهْ**

---

<sup>۱</sup> من قارف ذنبا فارقه عقل لم يعد اليه ابدا جامع السعادات ج ۱ ص ۶۷ (از نرم افزار کیمیای سعادت)

می شود.

حسنه عملی است که هم نفس او نورانی است و هم منور است. حسنه عبارت است از عملی که هم وجود او برانگیخته از نفس روحانی و نیت خالص است و هم موجب رشد است. این افرادی که در گذشته بواسطه ی غفلتشان، بواسطه ضلالتشان، بواسطه جهالتشان، مرتکب اشتباه و خطاهایی شدند در دستگاه الهی مسئله از این قبیل است شما این را جایی ندیدید، یعنی این مطلب در جایی وجود ندارد و با معیارهای عادی قابل سنجش نیست که شخصی کارخلافی انجام بدهد، بعد رفیق او که نسبت به او این عمل انجام گرفته، نه تنها او را بیخشد بلکه بر آن عمل گذشته پاداش بدهد! ما یک همچین چیزی سراغ داریم؟! حالا فو قش می گویند از گناه شما می گذریم، از تقصیر شما صرف نظر می کنیم. اما اینکه بر اساس آن عمل یک پاداش و یک دست درد نکنی هم به شما بدهیم بفرمایید اینهم آن پاداش، این دیگر مسئله ای است که نه تنها این قضیه در دستگاه پروردگار وجود دارد، بلکه درارتباط با کیفیت تعامل و روابط اولیاء

الهی، این قضیه مشاهده می‌شود که آنها هم همینطور هستند. یعنی یک ولی خدا، آن کسی که به مقام بقا رسیده است و از مراتب تعینات نفس خارج شده است، کیفیت نظر او نسبت به افراد با ما تفاوت می‌کند و حال او و تعلق او نسبت به اشخاص با ما فرق می‌کند. اگر یک نفر من دیدم ... این مطلبی را که خدمتتان عرض می‌کنم، به تجربه ثابت شده است.

راجع به آن قضیه اول بسیاری از افراد را من سراغ دارم، من جمله یکی از اشخاص می‌گفت وقتی که من فردی بودم در معاملات خودم، در کار خودم، در ارتباطات خودم، چنین و چنان بودم، وقتی که خدمت مرحوم آقا رسیدم ایشان یک دستور توبه‌ای به من دادند. شب سه شنبه ای بود که من خدمتشان رسیدم و خیلی از گذشته خود پشیمان بودم در یک وضعیت بسیار ندامت گونه به سر می‌بردم. مرحوم آقا آمدند و به من این دستور توبه را فرمودند. من به ایشان گفتم که آقا من خیلی گناه کرده‌ام! ایشان فرمودند که آقا خدا همه را می‌بخشد! تا فرمودند «خدا همه را می‌بخشد» نگاه کردم در وجود خودم دیدم من اصلاً گناه نکرده‌ام! اصلاً گناه نکرده‌ام! هر چه فکر کردم هر چه تأمل کردم ... یک ساعت پیش چه بود؟! یعنی حتی ...، بله! مثلاً کاری که انجام داده است یادش است که چه کاری انجام شده است، اما اینکه این کار گناه بوده، اثر منفی داشته است دیدم دیگر نیست! بله، کار را انجام دادم ولی چقدر کار خوبی هم بوده‌است! خیلی تعجب کردیم! این کار انجام شده، ولی عجیب! چرا این پس برای من کدورت نیاورده است؟ آن دم و نفس ولی خدا که مطابق با بروز و ظهور اسماء رحمانیه و رحیمیّه پروردگارا است ... چون ولی خدا مقام ابراز و ظهور اسماء پروردگارا است، کاری که ولی خدا می‌کند با کاری که من و امثال من می‌کنند تفاوت از زمین تا آسمان است. آن ولی خدا در مقام بروز و ظهور آن اسمائی است؟ که خدا در قرآن دارد *أُولَئِكَ يَبْدِلُ أَلْوَانَهُمْ حَسَنَاتٍ*. تبدیل سیئه به حسنه به چه نحوی است؟ بالاخره انسان باید تفکر کند، راجع به این قضیه تأمل کند که چه جور می‌شود که یک شیئی که در خارج است و انسان از آن تنفر دارد و از او دوری می‌کند و از آن حالت اشمئزاز دارد، یک مرتبه برگردد و تبدیل شود به یک موجودی که مانند گل زیبا و خوشبویی است که انسان نمی‌تواند او را از خود جدا کند! پس چطور ممکن است یک همچین مسئله ای؟! البته از نظر ظاهری ممکن است خاکی، برگی، چیزی، اشغالی و از این مسائلی که باشد، به واسطه تغییر و تبدلات فیزیکی تبدیل شود. اینها از نقطه نظر ظاهر ولی صحبت در این است که آن حقیقتی که در درون این منظوی است ... که راجع به این قضیه امروز بنده می‌خواستم یک قدری صحبت کنم. ما هم صحبت‌ایمان مثل قولهایی است که همیشه می‌دهیم! فرض کنید که می‌گوییم راجع به این قضیه صحبت می‌کنیم. بعد یک

دفعه سر از یک جای دیگر در می آوریم! آن حقیقتی که در این مسئله منطوی است، آن حقیقت که دیگر با مسائل عادی قابل سنجش و قابل معیار نیست! آن مسئله ای که از روی جنبه ی کدورت نفسانی تحقق پیدا کرده است، او را چگونه خداوند تغییر می دهد؟! اینجا مقام اعجاز پروردگار ظاهر می شود که چگونه خدای متعال کاری را می کند که آن کار از دست غیر او بر نمی آید؟!!



چطور خدای متعال عملی را انجام می‌دهد که این عمل از غیر او سر نمی‌تواند بزند؟! و او عبارت است از تغییر ماهوی اشیاء نه هوهوی، تغییر ماهیت اشیاء از مرتبه کدورت به مرتبه نورانیت و به مرتبه روحانیت.

این مسئله برای چه کسانی است؟ نه برای همه‌ها بلکه برای افرادی که واقعاً از تحت تعلقات، خودشان را بیرون بیاورند و با قدم صدق و عزم راسخ و اهتمام بلیغ، قدم در راه سلوک و طریق او قرار بدهند، خدای متعال هم اولین پاداش و دشتی که به آنها می‌دهد این قضیه است. می‌گوید تا به حال هیچ گناهی انجام ندادی! هیچ کاری مرتکب نشدی! بلکه کارهایی را که همه را کردی من برایت ثواب می‌نویسم! در این دستگاه ما این مطلب هم وجود دارد. این را هم شما در کنار سایر مطالب قرار بدهید. این کار هم از ما بر می‌آید! این هنر هم از ما بر می‌آید! و مسئله اینطور است و این شوخی نیست‌ها! چشم بندی نیست‌ها!

عرض کردم که این مسائل به تجربه ثابت شده است. اگر قرار بر این است که ما این مطلب را نفهمیم باید راجع به خودمان تجدید نظر کنیم. باید به آن مسائلی که در وجود ماست بیشتر فکر کنیم و باید نسبت به آنچه که با او دست به گریبانیم، بیشتر بیاندیشیم.

باز یکی دیگر از دوستان تعریف می‌کرد که وقتی که ما خدمت ایشان رسیدیم و پس از اینکه مدتی خدمت ایشان بودیم، نسبت به مطالبی که بوده و اینکه در چه وضعیتی بودیم و حالا در چه قضیه ای قرار داریم، ما همینطور ناراحتی و احساس پشیمانی و ندامت و اینها داشتیم. یک روز ایشان فرمودند که آقا! گذشته‌ها را خدا می‌بخشد، خدا ارحم الراحمین است. انسان نباید راجع به اینها فکر کند. مسئله عوض شده تغییر پیدا کرده است ایشان فرمودند: که نه... او گفت: که نه من نگرانم و اینها. ایشان فرمودند برو این کار را انجام بده و این توبه ی واقعی را انجام بده، دستوری را به او دادند و این رفت انجام داد، در صبح جمعه ای بود و می‌گفت من وقتی که این مطالب را انجام دادم، آمدم از منزل بیرون، بین الطلوعین قدم زدم. تقریباً منزلش هم در بیرون شهر بود. می‌گفت: همین که من حرکت کردم در خیابان و جاده و در بیرون شهر حرکت کردم، یک مرتبه متوجه شدم که اصلاً من گناهی مرتکب نشده‌ام! ابد! و هر چه به خود فکر کردم دیدم من کاری نکرده‌ام! این یک درجه فرق داشت با آن! این دید اصلاً کاری انجام نداده است! یعنی هر چه به ذهن خودش فشار آورد که اعمال گذشته ی خود را یک باز نگری کند، دید چیزی در این پرونده وجود ندارد! هیچ! اصلاً هیچ! و تا الان هم همینها! الان می‌گوید من کاری نکردم! خیلی هم خوب و خیلی هم راحت مثل سایر افراد هم دارد راه می‌رود، توی اجتماع

کار می کند و فرد بسیار با شخصیتی هم هست و مسئولیتی هم به عهده دارد و خیلی فرد عادی است. اما چطور این قضیه اتفاق می افتد؟ این برای این است که درست آمد دو درصد هم برای خود نگذاشت، ده درصد نگذاشت، پانزده درصد نگذاشت. به قول مرحوم آقا راجع به بعضی از افراد که من خدمت ایشان عرض کردم که آقا اینها آیا با تمام وجود آمدند؟ فرمودند: نه آقا! اینها ده درصد را به ما



دادند، نود درصد را برای خودشان نگه داشتند! بعضی‌ها هشتاد درصد، بعضی‌ها هفتاد درصد، ولی بعضی‌ها صد درصد را می‌سپرند، صد درصد را واگذار می‌کنند.

اینجور اگر باشد مسئله فرق می‌کند. قضیه، قضیه فضیل بن عیاض می‌شود. قضیه قضیه ی بشرحافی می‌شود. قضیه، قضیه ی آن افراد خالص و اصحاب خاص رسول خدا می‌شود. مسئله، مسئله زهیر بن قین می‌شود. مسئله، مسئله حر بن یزید ریاحی می‌شود. اینها چهجور بودند؟ اینها همین جور بودند. وقتی که آمد خدمت سیدالشهدا همه چیز را کنار گذاشت، همه چیز را کنار گذاشت. و وقتی خدمت حضرت رسید با چه حالی بود؟ مسئله شوخی نبود. خدمتتان عرض کردم. این جریان کربلا همه‌اش زیر سر حر بود دیگر! تمام این مصائب و تمام این مشکلات و تمام این گرفتاریهایی که پیش آمد همه ی اینها زیر سر همین حر بود! اگر جلوی حضرت را نمی‌گرفت، حضرت به طرف یمن رفته بودند و مطلب صورت دیگری پیدا می‌کرد. پس از نقطه نظر ظاهراگرما بخواهیم بررسی کنیم گناه تمام قضایا زیر سر این است که این آمد و این قضیه را به این کیفیت سوق داد. اما وقتی که می‌آید پیش سیدالشهدا... سیدالشهدا که مثل من نیست، مثل امثال من که نیست. سیدالشهدا مجری اسماء الهی و صفات اولیاء الهی در این عالم وجود است. سیدالشهدا مظهر اتم صفات رحمانیه و رحیمیه پروردگار در این عالم وجود است. سیدالشهدا وجود نازله پروردگار در این عالم است. یعنی اگر خدا می‌خواست بیاید در این عالم، در این کره خاکی، همین چشم و گوش و دهان و زبان و دست و پا و سر داشته باشد، چه جوری بود؟ سیدالشهدا وجود نازله ی پروردگار است در روز عاشورا. یعنی آن وجود آمده است در اینجا. شما از خدا چه سراغ دارید؟ از امام حسین بگیرید! قضیه این است هر چه از خدا می‌خواهید اینجاست! مطلب این است. نظری که حضرت می‌کند با نظری که سایر افراد می‌کنند فرق می‌کند. خدا در قرآن گفته *أُولَئِكَ يَدُلُّ أَلْهَ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ*. ما سیئات اینها را همه را تبدیل به حسنه می‌کنیم. خودش گفته دیگر! پای حرف خودش هم می‌ایستد دیگر. اگر این حر بن یزید بیاید و بگوید خدایا این معجزه را من می‌خواهم الان از تو بینم... لذا وقتی که آمد پیش سیدالشهدا اقرار کرد که بدترین افراد روی زمین است. و جهتش هم همین است، جهتش این است که من این جریان را بوجود آوردم. والا در همان منزل وقتی که شما گفتید من می‌خواهم به سمت یمن بروم، اگر من جلویت را نمی‌گرفتم، خوب رفته بودی دیگر و قضیه پیش نمی‌آمد. و واقعه را دیدو دید مسئله جدی است! رفت پیش عمر سعد گفت می‌خواهی چه کار کنی؟ می‌خواهی جنگ کنی؟! پس چه! ما با کسی شوخی نداریم! عمر سعد گفت ما با کسی شوخی نداریم! یا باید تسلیم یزید بشود و بیعت بکند یا کمترین کاری که می‌کنیم،

تمام سرها را از بدن جدا می‌کنیم. این کمترینش است! دید نه! مسئله جدی است! عجب! خیال می‌کردیم یک جور دیگر در می‌آید، بالاخره صلحی می‌شود، می‌آیند و مذاکره می‌کنند و ... مگر امروزه انجام نمی‌دهند؟! این به آن می‌پرد، آن به این می‌پرد بعد هم بلند می‌شوند می‌آیند با هم مذاکره می‌کنند و یک چیزی این به آن می‌دهد آن می‌رود پی‌کارش و این هم سرجایش می‌آید. خب گفتیم که اینها می‌آیند و یک مذاکراتی انجام می‌شود و یزید یک تعهداتی می‌گیرد و به امام حسین



میگوید شما برو در یک جا و کاری به کار ما نداشته باش و حضرت هم قبول می کند و بعد هم مسئله ختم پیدا می کند. نمی دانستیم کار به اینجا می کشد دیگر! خبر نداشتیم. لذا واقعاً خودش را بدترین ... یعنی اگر ما واقعاً خودمان را جای حر بگذاریم چه حالی داریم؟ یعنی حالا بیایم فرض کنیم این قضیه اگر بدست ما اتفاق می افتاد، اصلاً رویمان می شد دیگر برویم سراغ سیدالشهدا؟ واقعاً اگر ... بالاخره انسان باید خودش را قرار بدهد دیگر. این که میگویند قضیه عاشورا زنده است یعنی همین الان ما خودمان را جای حر بگذاریم. همین الان .. با اینکه ما این کار را نکردیم. خدا به ما نعمت و رحمت داد که ما را آن موقع ... لعل اینکه شاید ما آنموقع بودیم همین کار از ما سر می زد! هیچ استبعادی ندارد حرّ شاخ و دم نداشت. مثل یکی از افراد ما بود، تفاوت نداشت. موقعیت برای او آن موقع پیش آمد هنوز برای ما پیش نیامده است، برای ما هم پیش خواهد آمد و پیش آمده، منتها صورتش فرق می کند. اینکه بزرگان می فرمودند: همیشه انسان باید خود را در آن موقعیت گذشتگان و اهل عبرت قرار بدهد، اهل عبرت قرار بدهد، معنایش همین است. معنایش این است که اگر در روز عاشورا بودیم و این عمل از ما سر می زد چه می کردیم؟ حر آمد دید که واقعاً دنیا در نظرش تیره و تار شد، تمام شد! جهنمی مطلق شد! هیچ راهی هم ندارد! با این حال اما درونش هنوز بیدار است، وجدانش هنوز کور نشده است. **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً** البقرة، ۷ هنوز نشده است. هنوز به آن مرتبه نرسیده، مثل خود عمر سعد که همه روزنه ها دیگر بسته بشود. اینها اینطوری بودند دیگر! همه روزنه ها بسته شده بود، هیچ راهی دیگر نبود! همین عمر سعد در روز عاشورا وقتی دید امام حسین به این روز افتاده است. گریه اش گرفت و داشت گریه می کرد! ولی می گفت: بروید بکشید! این خیلی عجیب است! این قضیه خیلی عجیب است. حالا شمر هم از او بدتر بود شمر او گریه اش نمی آمد. افراد بالاخره در مراتب قساوت هم مراتبی داشتند و درکاتی داشتند. این گریه می کرد و می گفت بکشید، آن نه! اصلاً می خندید و می رفت سر امام حسین را می برید! هر کدام اینها هم یک مرتبه ای دارند. اینطور نیست که ... اما این چه قضیه ای است؟! این چه واقعیتی است؟! که دارد ظلم روشن و بدیهی را در جلوی چشمش می بیند و همینطور نگاه می کند! پناه به خدا! یعنی انسان واقعاً باید به خدا پناه ببرد که چه جور می شود برای انسان موقعیتی پیش بیاید و چه جور می شود برای انسان یک همچین ظرفیتی پیدا بشود که انسان به این نحو باشد. انسان نگاه کند! همینطور نگاه کند! و این برای انسان پیدا می شود! یک مثال جزئی می زنم: ممکن است برای شما یک موردی پیدا بشود که خیلی مورد کوچک و مورد بسیط است. فرض کنید که در ارتباط با دو جریان قراری گیرید، یک

ظلمی نسبت به یک شخصی شده است. که خیلی از نقطه ی نظر اجتماعی عنوانی ندارد. برای همه ما اتفاق افتاده است. عنوانی ندارد. حالا به او بی اعتنایی هم شد، شد! مثلا از دست انسان هم ناراحت بشود، بشود! در مقابلش یک فرد خیلی معنونی است و انسان با او ارتباط دارد و به او تعلق دارد و اگر بخواهد او را ناراحت کند، مسائلی به وجود می آید. بارها شده است که به راحتی از قضیه می گذرد. خوب و لش کن مسئله ایی نیست



حالا فعلا... این چی شد؟ همین جریان شد! شدی عمر سعد! بی برو برگرد! الان شد قضیه ی عمر سعد! شما این حق رو... این در پیش شما اعتبار ندارد. اما این ارتباطی که و این کاری که دارد الان انجام می شود در دستگاه خلقت هم به همین مقدار کوچک است و به همین مقداری ارزش است؟ چرا او را نگاه نمی کنی؟! چرا متوجه ارتباطات و دیالوگ ظاهری در میان افراد هستی و در این ارتباطات ظاهری هستی؟! چرا در ارتباطت با او به مسئله و به بالا نگاه نمی کنی؟ بین این فرد و بین آن فردی که دارای موقعیت و حساب است، در آنجا چه فرقی می کند؟ آن بالا چه تفاوتی دارد؟ این الان صاحب عنوان است، ولی در آن بالا یک قران قبولش ندارند! و این الان بی عنوان است، ولی در آن بالا خیلی قبولش دارند!

این را می گویند سلوک. سلوک یعنی: درست اندیشیدن و عقلانی و منطقی مسئله را بررسی کردن و بعد، عمل را بر طبق آن اندیشه ی صحیح و اندیشه ی توحیدی تطبیق دادن. هر جا می خواهد برسد، برسد! ممکن است اگر من این کار را بکنم آن شخص با من قطع رابطه بکند. به جهنم که قطع رابطه می کند! به جهنم! ممکن است اگر من این کار را بکنم ارتباطم با او سست بشود، هزار سال می خواهم سست باشد، نباشد اصلاً این ارتباط! این خیلی مسئله ی مهمی است ها! برای همه ما هم اتفاق می افتد. برای همه ما این قضیه اتفاق می افتد و خواهد افتاد و این ناموس عالم تکوین و عالم تشریح است که باید برای همه، این امتحانات پیدا بشود. پیدا هم می شود بعضی ها در این جریان قرار می گیرند و فکر می کنند و بالا می کنند و پایین می کنند و مسئله را به سمت دنیا و به سمت هوی پیش می برند. بعضی ها بعد از گذشت زیاد از مسئله کناره گیری می کنند.

در قضیه ی زبیر در جنگ صفین مگر خدمت رفقا عرض نکردم؟ وقتی امیرالمؤمنین او را متوجه کرد، چه کرد؟ آمد رفت کنار گفت: من نه این طرفی هستم نه آن طرفی. آمد و این مقدار توانست بگذرد. اما نتوانست بیاید جزء لشکر امیرالمؤمنین و شمشیرش را بردارد و بگوید من الان در اینجا می ایستم. تا به حال گناه کردم بسیار خوب، هیچ اشکالی هم ندارد! طرف، امیرالمؤمنین است نه یک فرد عادی. از این نقطه ی نظر، خاطر جمع است که طرف یک فردی است مثل امیرالمؤمنین که همانطور که خدا بیدل ال له سیئاتهم حسنات هست این هم همین طور است، هیچ تفاوتی ندارد! خودش و بچه اش و همه اولادش تا امام زمان علیه السلام، یک طیف خاصی هستند اینها حسابشان فرق می کند، اینها بساطشان فرق می کند. الان همان وضعیت در حضرت بقیةال له امام زمان است و حتی این هم که خدمتتان عرض کردم از طریق دریچه ی نفس آن حضرت است، یعنی این مسائلی که پیدا می شود با

عنایت آن حضرت در میان افراد، آن تغییر کلی پیدا می‌شود ها! باید قضیه از آنجا بگذرد و بیاید. اینها یک طیف خاصی هستند. طرف، امیرالمؤمنین است، از این نظر مانع نیست. اما مشکل چیست؟ مشکل اینجاست اینجا را چه کند! یک مقداری را که آمد و متوجه اشتباه شد و آمد و اصلاً کناره گیری کرد گفت خوب ما آمدیم کنار. خوب بابا بقیه آن را هم بیا دیگر! حالا که تو آمدی کنار، بقیه اش را هم بیا. یکی از اصحاب امیرالمؤمنین رفت وقتی دید آن کنار در خوابیده است، رفت با



شمشیر زد و او را به قتل رساند، حضرت خیلی ناراحت شدند. گفتند بی اجازه کی رفتی این کار را انجام دادی؟ بدون اجازه رفتی این کار را انجام دادی، چرا رفتی انجام دادی؟ اینها همه اش برای ما نکته است ها! بعد حضرت فرمودند شنیدم از رسول خدا صلی ال له عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ که فرمود: قاتل زبیر در آتش است، در جهنم است. قاتل و کسی که زبیر را می کشد. ببینید بی خود شما نباید بروید کسی را بزنید بکشید. چرا؟ آیا من به تو گفتم؟ حتی لشکرهم ایستاده است ولی هنوز جنگ شروع نشده است، تویی که سرباز علی هستی نباید تیر بر چله بگذاری و رها کنی، چون هنوز جنگ شروع نشده. من به تو دستور دادم؟! کسی که دنبال امیرالمؤمنین هست، می شود این مصداق کلام امام صادق و جمله اشْتَغَالِهِ فِي مَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ يَنْهَى عَنْهُ<sup>۱</sup> کارش را می گذارد همانطوری که دستور هست، نه سر خود... این مردم ایستاده اند، دارند با امیرالمؤمنین جنگ می کنند، به تو چه مربوط است؟ دستور داد برو! دستور نداد بایست! اصلاً به تو می گوید برو! به تو می گوید نجنگ! به تو می گوید این را نکش! این دارد می زند، ولی من می گویم این را نکش! من خبر دارم یا تو؟ من از باطن اطلاع دارم یا تو؟ تو فقط ظاهر را می بینی. و تمام مشکلاتی که برای ما پیدا شده است. از همین خودسریها پیدا شده از همین خودسریهای جاهلانه و کاسه های داغ تر از آتش و دایه های مهربان تر از مادر، که سر خود یک کاری را انجام می دهند و نمی دانند که بعد از این چه مطالبی ممکن است انجام بشود.

خود امیرالمؤمنین که اینطور نبود، یکی را می زد یکی را نمی زد، یکی را می زد یکی را رد

می کرد!

بعضی ها هستند که می آیند با فکر و تعقل و ممارست با نفس و اینها می آیند و جانب حق را بر می گزینند. بعضی ها بی فکر می آیند جانب حق را برمی گزینند. این قسم آخرش خوب است. که وقتی انسان مواجهه ی با یک ظلم و یک حق می شود و مواجهه با یک حق و یک باطل می شود، دیگر فکر نکند! چه کنم خودم را وفق بدهم؟ جوانب را لحاظ بکنم؟ اگر این جوانب را لحاظ بکنم، این مسائل برایم پیدا می شود. اگر این طرف قضیه را بگیرم این جهات برایم پیدا می شود. اولیاء الهی می خواهند انسان اینطور باشد، وقتی که انسان در یک جنبه... بله یک وقتی مسئله باطل هنوز مشخص نشده است، حق مشخص نشده است، انسان باید آنقدر فکر کند و آنقدر ممارست کند، تا اینکه قضیه برایش روشن بشود وقتی روشن شد یک ثانیه فکر کردنش دیگر اشتباه است، حتی یک ثانیه! تمام!

<sup>۱</sup> بخشی از حدیث عنوان بصری روح مجرد ص ۱۷۷

دیگر چه می‌خواهیم؟! یعنی یک ثانیه فکر کند که اگر آنجور بشود دو ساعت ... ولو بعد از یک ساعت برمی‌گردد و تصمیم صحیح می‌گیرد، ولی یک ساعت اشتباه کرده است، یک ساعت عوضی رفته است. نه! راه درست این است که وقتی فهمیدی اینجا حق است تمام شد! دیگر راجع به مسائل دیگر فکر کنید. راجع به ... فکر را در سایر مسائل دیگر ببرید. این افراد، آنهایی هستند



که یبدلُ ال لهُ سیناتهم حَسَنَات. یعنی خدا می آید و آنها را از درون عوض می کند، از درون تغییر کلی برای آنها اینطور پیدا می کند.

این مسئله به چه مطلبی مربوط می شود؟ این به این قضیه مربوط می شود که نفس انسان، از نقطه ی نظر اعمالی که انجام می دهد، در عالم وجود یک حسابی دارد و یک ارتباطاتی با نظام تکوین دارد. یعنی خدای متعال وقتی که انسان را خلق کرده است یک حصه ی از وجودی در انسان قرار داده است آن حصه از وجودی که مرتبط با نظام تکوین است اگر درست به او رسیده بشود و صحیح به او پرداخته بشود، این به آن مرتبه ی از کمالی خودش می رسد والا به آن مرتبه نمی رسد. گرچه مراتبی را طی کند و گرچه به کمال برسد، اما به کمالی رسیده است ضعیف تر و به کمالی رسیده است ناقص تر. و در مقام رجوع و در مقام بقاء و در مقام تعلقات به نفس، آن آثار تفاوت می کند و فرق می کند. این نفس از نقطه نظر وجودی، رسیدن به مرتبه کمالش متوقف است بر انجام دستوراتی مانند سایر موارد. اینجاست که ما نظیرمان به افعال به عنوان تأثیرات خود فعل است یعنی خود فعل و افعالی که انسان انجام می دهد، افعال گتره و تبعدی نیست. افرادی است که چه خوبش و چه بدش، این افراد، این افعال از نظر خوبی و بدی، یک اثرات مستقیمی بر نفس انسان بوجود می آورند. یعنی هم افعالی که از نقطه نظر تشریح انسان باید به آن افراد افعال برسد و هم افعالی که از نقطه نظر تشریح انسان باید از آن افعال دست بردارد، هر دوی اینها افعالی هستند که در نظام تکوین خدای متعال این افعال را با این پرونده انسان قرار داده است، جدای از این پرونده قرار نداده است.

وقتی رسول خدا می فرماید کسی که خطایی کند یک حصه ی از وجودی او حذف خواهد شد، شوخی نکرده است! کی انسان این را می فهمد؟ وقتی که برایش تنبه پیدا بشود. الان درعالم غفلت می گذرانیم. اینجا رفتیم، اشکال ندارد، این مطلب را مطرح کردیم. اشکال ندارد، این ارتباط را با این برقرار کردیم اشکال ندارد، این عمل را انجام دادیم، اشکال ندارد. این اشکال نداردها مال اینجاست، اما وقتی که تنبه برای ما پیدا شد آن وقت متوجه می شویم که عجب! من چه می توانستم بشوم و نشدم! من چه می توانستم بشوم والان... از این به بعد راه باز است، از این به بعد اشکال ندارد... بعضی از رفقا می آیند می گویند خوب آقا ما که این مقدار از عمرمان را به غفلت گذراندیم، خوب پس بقیه اش... گفتم خوب بقیه اش را هم بگذرانیم؟! این عقلانی است؟! حالا گذراندیم، گذراندیم، خوب از این به بعد چه؟ آیا از این به بعد راه بسته است؟ از این به بعد راه است، چه می دانیم؟ خدا چقدر عمر داده، چقدر برکات داده چقدر دررحمتش باز است! چرا انسان به گذشته فکر کند؟ همیشه انسان باید به

آینده فکر کند، گذشته اشتباه بوده، خوب انسان دست برمی دارد توبه می کند، واقعاً بیرون می آید.  
آن آیه که دارد **فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ** یعنی آن گناهان گذشته تبدیل به حسنه می شود و برای انسان نورانیت بوجود می آورد. اما آن مرتبه ی از وجودی که فوت شده، آن مرتبه ی از وجودی دیگر بر نمی گردد. این عدم تنافی بین این دو مرتبه از امتثال و از عدم امتثال است. این اعمال، اعمالی است که انسان باید

اینها را انجام بدهد. اثراتی که این اعمال در انسان دارند ... همانطوری که اینها یک اثرات تکوینی عادی و مادی و فیزیکی دارند ... این عملی را که انسان انجام می‌دهد یک اثری در وجود انسان دارد، این غذایی را که انسان می‌خورد یک اثر فیزیکی در وجود انسان دارد. حالا یا این اثرش موجب رشد بدن هست یا موجب ضعف بدن. یک اثر متافیزیکی هم اینها دارند که آن بر روح و بر جان و بر آن کیفیت مثالی و ملکوتی انسان ... غذایی را که انسان می‌خورد یک اثر دارد، آن اثر، اثر ظاهری است، آن گرسنگی را بر طرف می‌کند، سلولها را تغذیه می‌کند، انسان را رشد می‌دهد، این یک اثر. این غذا، چه غذا از راه حلال باشد، این اثر در آن پیدا می‌شود، از راه حرام هم باشد، این اثر را دارد. آب غصبی، انسان آن آب را بخورد تشنگی او بر طرف می‌شود، چه این آب، آب حرام باشد یا آب حلال باشد، تفاوت نمی‌کند. غذایی را که انسان بخورد آن غذا یک اثری دارد، چه از راه حلال باشد، چه از راه حرام باشد. در این مسئله اش فرقی نمی‌کند، صحبت در اثر دیگر است. آن اثر متافیزیکی و ماوراء طبیعه بودن و تأثراتی که نفس انسان از این می‌پذیرد و اثراتی که ملکوت انسان بواسطه این پیدا می‌کند، این آن چیزی است که ما را نیازمند راهبر و نیازمند پیامبر و امام کرده است و اِلّا مسائل ظاهری که روشن است. قضایای ظاهری را که انسان می‌فهمد. این برای ما یا ضرر دارد یا خیر دارد، این را که انسان می‌فهمد، متوجه است. می‌گویند آقا خیلی از این مطالب را نمی‌فهمیم. خوب برای آنچه را که نمی‌فهمیم خدا پیامبر فرستاده است، اگر ما می‌فهمیدیم که نیاز به پیامبر نداشتیم! می‌گویند آقا ما این مطالب را درک نمی‌کنیم، این مطالب را نمی‌فهمیم، خوب اگر می‌فهمیدیم که نیاز به راهبر نداشتیم! مثل اینکه بگوییم خود پیامبر نیاز به پیامبر دارد، خود امام زمان علیه‌السّلام نیاز به یک امام دیگر دارد. امام علیه‌السّلام که همه مسائل برای او مکشوف است دیگر نیاز به که دارد؟! امام علیه‌السّلام که همه قضایا برای او روشن است او نیاز به که دارد؟ ما چون قضایا بر ایمان مخفی است نیاز به امام داریم. ما نیاز به راهبر داریم، ما نیاز به پیامبر داریم، ما نیاز به ولی داریم، چون مسائل برای ما مخفی است. حالا اگر قضایا هم برای ما روشن می‌شد، روشن می‌شد که دیگر احتیاجی به پیامبر نبود. پس اصلاً این فلسفه دین برای جهالت ماست، چون ما جاهلیم! اگر جاهل نبودیم دیگر دین برای ما نبود، ما خودمان می‌دانستیم چه می‌کنیم، ما خود می‌دانستیم که چه عملی را انجام بدهیم و چه چیزی را ترک بکنیم.

از نقطه ی نظر ظاهر کسانی که می‌آیند و می‌خواهند فلسفه احکام را و تشریح احکام را در مسائل عادی پیدا بکنند، برای وضو فلسفه درست می‌کنند، وضو برای این است که دست انسان کثیف می‌شود، انسان به واسطه ی این وضو، رفع آن قدرت دست را می‌کند. خوب اگر یک آستین داشته

باشد لباس ما، دیگر قذارت که برای دست پیدا نمی شود! یا اینکه می گویند باید سر را مثلاً شسته بشود، برای موها، چون موها کثیف است و ... می گویند دیگر! امروزه در کتابها می نویسند. این قضیه ... خوب اگر قرار بر این باشد، ما باید برویم همه ی سرمان را بشوییم، باید برویم در حمام و بیاییم نماز بخوانیم! اینکه مسح کشیدن که دیگر چیزی را تمیز نمی

کند! یا اینکه می‌گویند سطل خاکروبه و آشغال را بیرون در بگذارید، محل اجتماع شیاطین است، می‌گویند آقا منظور همین میکروبها و همین چیزهاست و اینها! خوب این میکروبها و اینها به جای خود محفوظ، آن شیاطین‌ها هم به جای خود محفوظ. ما فقط فلسفه احکام را از نقطه‌ی نظر ظاهر داریم بررسی می‌کنیم، در حالیکه این مسئله یک میلیونم فلسفه احکام از نظر باطن نیست! اینها همه جنبه‌های معنوی مورد نظر هست. آن جنبه‌های ظاهری که برای ما روشن است، آن که نیازی به بیان پیامبر و اینها ندارد. مسواک زدن یک مسئله روشن و واضح است، کسی که مسواک نزند دندانهایش خراب می‌شود. حالا پیامبر هم بیانده بفرماید: *لَوْلَا اِنَّ اَشَقَّ عَلٰى اُمَّتِيْ لِاَمْرَتِهِمْ بِسِوَاكِ اِذَا رَأَوْا سِوَاكًا* اگر اینطور سخت نبود بر امت من که گاهی اوقات تساهل کنند و مسامحه کنند، من اینها را بر مسواک کردن امر می‌کردم. خوب گاهی اوقات انسان تنبلی اش می‌آید یا حال ندارد، یا در یک وضعیتی است که نمی‌تواند بلند بشود خسته است. اما مسواک نزدن مشخص است، برای این است که یک امراضی را بوجود می‌آورد، پیوره بوجود می‌آورد، هزار تا ناراحتی بوجود می‌آورد، کرم خوردگی دندان بوجود می‌آورد و ناراحتی‌هایی که مربوط به سوء هاضمه می‌شود اینها بواسطه‌ی مسواک نزدن بوجود می‌آید. این را انسان می‌داند. حالا پیامبر هم می‌آید و روی این قضیه تأکید می‌کند. اما رسول خدا می‌آید همین مسواک زدن را از بعد معنوی نگاه می‌کند، اگر مسواک نزنی شیطان همراه تو به خواب خواهد رفت! این هم ما می‌فهمیم؟! آیا این را هم ما تشخیص می‌دهیم؟! کسی که مسواک نزند ملائکه همراه او نمی‌خوابند، شیطان همراه او می‌خوابد، اجنه همراه او می‌خوابند! اینها برای چیست؟ اینها به خاطر این است که آن بعد معنوی و صورت مثالی و ملکوتی قضیه است که بر ما مخفی است. ما می‌گوییم بسیار خوب حالا مسواک نزدیم و ما که دندانهایمان تمیز است، اما اینکه الان در این وضعیت که این ارتباط بین غذای باقی مانده از نقطه نظر جلب شیاطین و جلب نفوس خبیثه و اجنه با انسان و ارتباط آنها با انسان و کیفیت تأثیر گذاری آنها بر انسان و این اثرات منفی‌ای که ممکن است بر خواب بگذارد، بر آن نفس بگذارد، این برای چیست؟ این برای آن مسائلی است که باید دیگری بیاید بیان کند آن کسی که دارد می‌بیند که این که الان دارد می‌خوابد، شیطان با او خوابیده است، اینکه الان در اینجا دارد میرود این قسم است. می‌گویند در آنجا نرو و در آنجا نماز نخوان. وقتی که می‌گویند ظرف را بیرون منزل بگذارید یعنی شیاطین می‌آیند و با این منزل ارتباط برقرار می‌کنند. بین مسائل مادی و مسائل معنوی از نقطه‌ی نظر ارتباط بسیار ارتباط تنگاتنگ و بسیار ارتباط دقیقی وجود دارد که ما از آن مسئله خبر نداریم. ظرف را در بیرون منزل بگذارید، زباله را باید شب در بیرون منزل بگذارید. آن وقت انسان به این مسائل توجه

نمی‌کند و بعضی از مسائل و ناراحتی‌ها و قضایایی برای او به وجود می‌آید. می‌گویند آقا چرا منزل این جوری است؟ چرا آن‌جا اینطوری است؟ چرا این مسائل اینطوری است؟ و همین‌طور کارهایی را که انسان انجام می‌دهد، همه اینها بر اساس آن ارتباط بین تاثیرات ملکوتی و تاثیرات نفسی است با انسان که اگر ما به این مسائل توجه نکنیم آن‌ها را از نقطه‌ی نظر ارتباط می‌بریم و الا نمی‌بریم.



در موقع خواب باید روبه قبله خوابید چرا باید روبه قبله خوابید؟ میگویند آقا یک جریانی است (این طوری که نقل می‌کنند) یک جریان مغناطیسی است که باعث می‌شود آن آهنی که در خون است، آن آهن سلولها را و گلبولها را به گردش در بیاورد و این دارد بر دور شمال و جنوب می‌گردد. خوب آقا کسی که قبله به این طرف میشود آن‌ها چی؟ این‌ها یک مسائل ظاهری است و کسانی که آمده‌اند و خواسته‌اند به این کیفیت ... نه آقا جان! کسی که می‌خواهد روبه کعبه بخوابد همان طوری که بدنش را به سمت کعبه دراز می‌کند، نفس و ملکوت خود را هم به سمت نفس و ملکوت کعبه دارد متوجه می‌کند، این است معنایش! چرا ما باید همیشه دنبال مسائل ظاهری و عادی بگردیم؟! آن دفعه عرض کردم خدمتتان، مستحب است کسی که وارد مسجد می‌شود با پای راست وارد شود، وقتی خارج می‌شود با پای چپ خارج شود. کسی که برای تجدید وضومی رود با پای چپ وارد شود ... بعضی‌ها گفته‌اند که آقا وقتی انسان سکت می‌کند از طرف راست می‌افتد، یعنی بدن به طرف راست تمایل پیدا می‌کند. خوب حالا هیچ وقت انسان سکت نمی‌کند، همان موقعی که می‌خواهد دستشویی برود بلند می‌کند؟! یعنی این در همه‌ی عمر ... شما حساب کنید اگر یک کسی نود سال عمر پیدا کرده است، این سکت فقط آن موقع می‌آید، که ایستاده ایستاده، اینکه می‌خواهد برود توی دستشویی ... چند نفر تا حالا توی دستشویی سکت کرده‌اند؟ اینها حرفهای چرند و حرفهای بی پایه و بی اساسی است که همه اینها به خاطر جهل و ندانستن ... آقا! پای راست پای برکت است پای خیر است، انسان باید با دست راست بنویسد با پای راست حرکت را شروع کند با دست راست غذا بخورد. اینها چیزهایی است و تاثیراتی است که به وجود می‌آید و بعضی‌ها با دست چپ دستند، آنها هم انشاء الله تمرین کنند، اگر کسانی که اینجا هستند کم‌کم شروع کنند با دست راست نوشتن که آن خیر و برکتی که در دست راست است در دست چپ نیست.

اینها یک مسائل واقعی است، یک مسائل حقیقی است، که آن کسانی که چشمشان باز شده اشراف پیدا کردند اینها را می‌بینند، آن کسانی که نه، مانند ما اشرافدارند، باید بپذیرند! اگر نپذیرند از کیسه‌شان رفته اگر بپذیرند به نفعشان هست. این ارتباط بین نفس و بین عالم ملکوت و عالم مثال است که کیفیت تأثیر افعال را در انسان توجیه می‌کند.

چرا می‌گویند بلند شوید و نماز بخوانید؟ چرا می‌گویند در موقع ظهر اول وقت نماز بخوانید؟ چرا می‌گویند؟ چون در اول وقت یک خصوصیتی است که در تأخیرش نیست. ما یک وقتی، بر حسب اتفاق از کنار خیابانی می‌گذشتیم، موقع اول وقت بود، موقع غروب بود، رفتیم در یک مسجدی به یکی

از رفقا گفتیم در همین جا ننگه دارید نماز را می خوانیم بعد برویم آنجایی که قرار است برویم. رفتیم آنجا دیدیم که امام جماعت نیامده است، یک عده کمی آمده اند اوّل وقت بود، ما نماز را خواندیم. نیم ساعت بعد امام جماعت آمد! کم کم افراد پیدا شدند. من از آنها سؤال کردم که چرا اوّل وقت ایشان نمی آید؟ گفتند که آقا اینها کسبه

هستند، کم‌کم اینها در موقع اول وقت مشتیها را راه بیاندازند، کم‌کم دست بردارند، یک مقداری طول می‌کشد تا بخواهند بیایند، و از این امام جماعت درخواست کرده‌اند که یک مقداری به تأخیر بیاندازد و ایشان هم سه ربع یک وقتهایی چهل دقیقه بعد از مغرب آمده بود و می‌خواست نماز مغرب را بخواند! مرحوم آقا ظهرها مسجد قائم می‌رفتند، از خیابان آهنگ، آن زمان که تمام آنجا (اگر رفقا رفته باشند آن منزل را دیده باشند) تا فاصله بیش از یک کیلومتری، همه خاکی بود ماشین نبود. ایشان می‌رفتند در مسجد قائم، وقتی که آنجا می‌رسیدند، موقع اول نماز هفت نفر، هشت نفر، ده نفر، پنج نفر بیشتر نبودند! سر وقت می‌گفتند اذان بگویند و نماز می‌خواندند. من زمان طفولیت یادم است، این اواخر مسئله فرق کرده بود و افراد بیشتری می‌آمدند، تقریباً در حدود ده سالگی، هشت سالگی، دوازده سالگی را بنده عرض می‌کنم. پنج نفر پشت سر ایشان بودند. سر وقت آن خادم مسجد (خدا رحمتش کند مش رحمت‌اللّهی بود که به رحمت خدا رفت) اذان می‌گفت و ایشان هم نماز می‌خواندند. مؤذن، خادم مسجد و امام، ایشان بودند پنج نفر پشت سر ایشان اقتدا می‌کردند می‌گفتند نماز باید اول وقت باشد، هر کسی می‌خواهد، بیاید بخواند.

این دو نگرش است، یک نگرش منتظر مردم است و غافل از آنجا، نگرش دوّم منتظر آنجا و غافل از مردم است. وقتی رسول خدا می‌گوید نماز اول وقت بخوان، گفته یا نگفته است؟ وظیفه شما ...، چرا ما بیایم خودمان را گول بزنیم؟ چرا؟ من نمی‌خواهم تنقید کنم ولی می‌خواهم رفقا را به اهمیت موضوع متوجه کنم، که اینطور نیست که انسان از هر کسی هر چیزی را بپذیرد و به هر آستانی سر فرود بیاورد، باید انسان بداند کجا می‌رود و کجا ...، افرادی بودند در همین نجف، در همین حوزه نجف، در صحن امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نماز می‌خواندند، یکی اول فجر، یکی بیست دقیقه بعد از فجر، یکی نیم ساعت بعد فجر، مرحوم آقا می‌فرمودند با چشم خودم می‌دیدم افرادی می‌آیند از علماء نجف در آنجا نماز می‌خوانند ده دقیقه مانده به طلوع آفتاب! بخاطر اینکه ما هم اینجا نماز بخوانیم! بخاطر اینکه یک عدّه هم می‌آیند و بالاخره هم اول فجرشان مشتری دارد هم بیست دقیقه بعدش و هم تا برسد به ده دقیقه آخر. یعنی این جناب سه ربع، نیم ساعت، چهل دقیقه، یک ساعت، یک ساعت و ربع، یک ساعت و نیم نمازش را به تأخیر می‌اندازد برای اینکه بیاید اقامه جماعت کند! این نماز را امیرالمؤمنین راضی است؟! این نماز مورد رضایت امیرالمؤمنین است؟! یا نه! اینها همه سر کلاه رفتن است! همه اینها سر آدم کلاه رفتن است و همه گول زدن است و همه گول خوردن است. قبل از اینکه انسان بخواهد کسی را گول بزند، خودش گول خورده است. قبل از اینکه انسان بخواهد کلاه سر کسی

بگذارد اول کلاه تا اینجایش آمده است. امیرالمؤمنین فرموده است فجر صادق که شد بلند شو و نماز بخوان، می خواهد کسی بیاید، می خواهد نیاید به جهنم! مگر تو مسئول نماز مردمی؟ تو برو به فکر خودت باش بدبخت! تو را می گذارند در یک متر و بین دو متر و هیچ کس دیگر از اینهایی که تشیع می کنند و دست و پایت را می بوسیدند و قربان و صدقت می رفتند، نمی آیند آن داخل خاک هم می ریزند رویت، چند تا سنگ هم می کوبند روی سرت می روند و دیگر هم بر نمی گردند! اینها این هستند! به فکر آن روزت باش! آدم رندان



نیست که به فکر امروز باشد. نماز را یک قدری دیر بخوانیم مؤمنین برسند! کدام مؤمنین؟! اگر مؤمنین مؤمن بودند که طلوع فجر بیدار بودند، نه ده دقیقه قبل از طلوع بلند شوند بیایند! کدام مؤمنین؟! نماز را بخوانیم برای اینکه صفوف مسلمین متشکل بشود. آن صفی که باید برای ده دقیقه قبل از طلوع متشکل باشد، متشتت باشد، نه متشکل باشد! این بود قضیه و این است قضیه. و انسان باید در این بینابین مسیر خودش را مشخص کند، کجاست آن آنطرف، این هم اینجا، انسان ببیند چکار کند.

در نماز اول وقت یک اثری است که در بقیه نیست. یکی از رفقا می گفت آدمم در فلان جا دیدم یک نفر ایستاده است، اول وقت روزجمعه دارد نماز می خواند، دو صف هم از ملائکه پشت سرش هستند. گفتم می دانی چرا اینطور است؟ این شخص هم اول وقت خوانده و هم اذان گفته و اقامه گفته است برو از او بپرس. رفت پرسید، گفت بله. گفتم چون روایت داریم، کسی که اول وقت نماز را بخواند و اذان و اقامه بگوید دو صف از ملائکه پشت سرش می ایستند، اگر اقامه تنها بگوید یک صف است و چون این اذان گفته دو صف است. اینها شوخی نیست ها! دیدند دیگر! شعبده نیست، چشم بندی هم نبوده است! این یک واقعیت است! حالا این ملائکه که دارند پشت سر این نماز می خوانند هیچ اثری برای این ندارد؟ همین طور نماز می خوانند می روند؟ نه! آن آثار و برکاتی که از نفس آنها تراوش می کند، همه متوجه او می شود و اگر انسان بایستد از اول وقت به تاخیر بیندازد فایده ای ندارد، ملائکه می روند می گویند ما وقت نداریم دیگر بیاییم، می خواستی بخوانی! ما کار داریم، می رویم سراغ آن کسی ... کره زمین مستدیر است دیگر، در هر ثانیه اش، در هر دقیقه اش یک طلوعیست و یک غروبی، در هر دقیقه اش یک اذان ظهریست می گویند ما می رویم نزد آنهایی که وقت اذان ایستاده اند برای نماز اینجا دیگر گذشته است بیکار هم که نیستیم هی بلند شویم بیایم اینجا و بیایم آنجا! ما می رویم سراغ ... این مأموریت مال اینجا بود، برو تا فردا! از کیسه ات رفته است!.

بنده این را می خواستم بگویم، در یک مجلسی بودیم که مجلس جشنی بود، جشن عقدی بود، بسیاری از ائمه جماعات در آن مجلس بودند اول وقت مغرب که شد مرحوم آقا آمدند از این در بیرون رفتند از در دیگر وارد شدند، در یک اتاق به اتفاق رفقایشان نماز مغرب خواندند و برگشتند سر جایشان نشستند اما بنده با چشم خودم دیدم افرادی که در آنجا بودند تا نیم ساعت به نصف شب هنوز نماز را نخوانده بودند! که اگر می خواستند به منزلشان برسند نماز مغربشان قطعاً قضا شده بود! این هم امام جماعت! این هم اهل منبر! این هم بیا و برو! این هم هست! حالا آمدند این وضعیت را برای ما

توضیح دادند، مسأله این است، این هم خیراتش است، این هم برکاتش است، این هم آثارش است، این هم این طرف است. صحبت که می کند ظلمت در دل آدم می آید، از امام از پیغمبر حرف می زند، ولی انگار یک چیز تو پوشالی تو خالی است. خودش هم نمی فهمد چه دارد می گوید! این حرف می زند، به انسان جان می دهد روح می دهد، عوض می کند. او حرف می زند همین را می گوید همین حرف را می زند همین مطلب را که در ... آنچه را که ما داریم در همین

کتابهاست از ائمه هست. ما که از خودمان چیزی نیاوردیم، چیزی هم نداریم. مطالبی که در کافیس و در کتب احادیث از امام صادق ما داریم این را می‌گوییم، آن وقت افتخارش را هم ما می‌کنیم! هنر ما این است! مطلب را از امام می‌گیریم فخرش برای ماست، افتخارش برای ماست! این همان حرف را می‌آید می‌زند ولی چه کار می‌کند؟ ولی وقتی که حرف می‌زند، انسان می‌بیند فقط از همین مرتبه ظاهر رد نمی‌شود، از همین کلام عبور نمی‌کند، از همین فقط صحبت نمی‌گذرد، فقط در حال لفاظی و پرداختن به تعبیرات و زیبا سازی کلام و اینها می‌گذرانند اما این می‌آید صحبت می‌کند ...

مرحوم آقا واقعاً اینطور بودند وقتی که انسان می‌نشست پیششان حرفی که می‌زدند انسان احساس می‌کرد که این یک حال و هوای دیگری دارد، ولو یک جمله می‌گفتند! مرحوم علامه طباطبایی وقتی که صحبت می‌کردند انسان احساس می‌کرد که مطلب یک حیات و یک نشاطی در آن نهفته است، همان حرف علامه را بنده از شخص دیگری شنیدم، همان حرف را همان صحبت را، همان چیز را بمحض اینکه شنیدم گفتم این چه کسی است دارد این حرفها را می‌زند؟! چطور می‌شود این صحبتها بشود؟ صحبتهای به این خوبی پس چرا کدورت دارد می‌آورد؟! فقط کدورت این نیست که انسان در بعضی از غنا و آلات موسیقی و امثال ذلک و غیره برایش پیدا بشود، نه! حرف خدا می‌زند ولی این خدا کدورت آور است! حرف از پیغمبر می‌زند، ولی کدورت آور است! حرف از معارف می‌زند، ولی کدورت آور است! چون این مطالب فقط در دریچه ظاهر نفس او قرار گرفته، نه در باطن در باطن رسوخ نکرده است. لذا افرادی که اینها دارای چشم ملکوتی هستند، تاثیرات افعال را در آن تشکل صور برزخی می‌توانند ببینند، می‌توانند آنها هم مشاهده کنند.

یک وقت یکی از رفقا خدا رحمتش کند مرحوم آقای بیات رحمة ال له علیه، ایشان برای من نقل می‌کرد که به اتفاق مرحوم آقای انصاری ما رفتیم به منزل یکی از آقایان، شخص معروفی بود، پیرمردی بود سید معمم، شبی بود زمستانی ما را دعوت کرده بود و زیر کرسی نشسته بودیم و ایشان از حالات خودش بیان می‌کرد من دیدم چقدر این چهره نورانی دارد! چقدر این ...، همین که این خطورات در من گذشت که این چقدر چهره اش نورانی است، یک دفعه آقای انصاری رو کردند به من گفتند که خیلی توجه نکن، بخاطر ترک حیوانی است که این کرده است! البته اشکال ندارد، نه اینکه کار بدی کرده است منظورم چیز دیگری بوده است یک وقتی برای رفقا این قضیه پیدا نشود. یعنی همین ترک خوردن گوشت حیوانی این اثر را بوجود آورده که او را از تعلق به حیوانیت یک قدری دور کرده است البته این هست نه اینکه غلط است. در بعضی از مواقع، وقتی که استاد صلاح بداند و برای

انسان جنبه‌های کدورت دارد غلبه می‌کند، او به بعضی از این مسائل در مقاطع خاص دستوراتی دارد و همانطوری که خود مرحوم آقا هم این مطلب را نسبت به بعضی‌ها داشتند و همین طور در دستورات عمومی، کم خوردن گوشت یکی از دستوراتی است که باید انسان انجام بدهد اولاً خودش زیاد خوردن ضرر دارد و بعد هم طبعاً یک اثراتی را برای انسان بوجود می‌آورد، همانطوری که از نظر ظاهر گوشت زیاد ممکن است آثار منفی در انسان بوجود بیاورد از نقطه نظر گوارش و امثال ذلک از نقطه نظر



ملکوتی و مثالی هم خوب نیست، آثار خوبی ندارد و نفس را از نقطه نظر حرکت و رسیدن به تجرّد باز می‌دارد و نفس را در آن محیط و در آن ظرفیت حیوانی خودش تثبیت می‌کند. این مطلب هست. لذا ایشان هم می‌فرمودند که بهتر است که انسان... البته برای افرادی که ضرورت دارد مسئله جداست، برای افرادی که ضعف دارند مسئله جداست، برای افرادی که دارای یک شرایط خاصی هستند، باید رعایت آن شرایط را داشته باشند ولی بطور کلی این مطلب هست. بعضی از دستوراتی که هست، افراد افراط می‌کنند، دیده شده است که افرادی برای تسریع در مسیر گاهی به بعضی از خودسری‌ها می‌پردازند. این از آن مواردی است که نباید انجام بشود، باید همین مطلب در قالب دستور و در قالب برنامه باشد و اتفاقاً هم حالاتی پیدا می‌کنند، نه اینکه اینطور نیست حالاتی پیدا می‌کنند، حالات خوبی هم پیدا می‌کنند بعضی از خوارق عادات هم ممکن است برایشان پیدا بشود چشمانشان به بعضی از مسائل برزخی و غیره باز بشود، اینها همه مطالبی است که هست. ولی از آنجایی که این مطالب نمی‌تواند مقصد باشد، عمل کردن به این مطالب بدون توجه به مسائل دیگر، زیانهایی را به وجود می‌آورد. این شخص از زمره آن افراد بود و این شخص بواسطه همین دستورات، مطالبی پیدا کرده بود که از جمله طی الارض و غیره پیدا کرده بود که از مرحوم آقای انصاری در همان جلسه تقاضا می‌کند و به ایشان پیشنهاد می‌کند که این مطلبی که راجع به طی الارض الان بدست آوردم، من این را خدمت شما بدهم. که ایشان در آنجا صحبت می‌کنند ما نیاز به اینها نداریم و چه... و خیلی آن شخص منقلب می‌شود.

این یک مسئله است! همین یک عمل، از نقطه نظر ظاهری برای انسان یک آثاری را بوجود می‌آورد عکسش هم همینطور است، کسی که در خوردن لحمیات و در مواد حیوانی افراط کند، عکسش برایش پیدا می‌شود. یک نوع کدورت و یک نوع ثقلت و یک نوع غلبه حیوانی برای انسان پیدا می‌شود لذا انسان باید مراعات کند اینطور نیست. حالا این غیر از آن جنبه حلیت و حرمت و رعایت مسائل شرعیست. لذا مرحوم آقا می‌فرمودند در هفته پیش از دو بار انسان خوب نیست گوشت بخورد و مقصود ایشان این نیست که حالا... یعنی یک غذایی باشد که دارای گوشت زیاد باشد اما اگر غذای کمی باشد، نه، این جزو این دستور نیست. انسان خیلی غذاها می‌تواند بخورد موادی بخورد که هم پروتئین دارند، هم ضرر گوشت را ندارند. چرا انسان حتماً باید به این طیف و به کیفیت باید بپردازد؟!

علی کل حال رعایت این مسائل برای انسان لازم است. هم در مورد تغذیه، هم در مورد

افعال، افعال عبادی و غیر عبادی، هر کدام از اینها در نظام تربیتی انسان یک اثر دارد اثر خاص به خودش را دارد. نماز یک اثر دارد، یک اثر ملکوتی دارد، حج یک اثر ملکوتی دارد. حجی را که انسان انجام می دهد یک اثر دارد. می گویند انسان چرا برود حج انجام بدهد؟! پولش را به فقرا بدهد! حج اثر خودش را دارد، کمک به فقرا هم اثر خودش را دارد. انسان نمی تواند این را جایگزین آن کند. بله! اگر در یک جا مسئله دایره مدار یک امر مهم و مهم شد، در آنجا انسان باید رعایت این قضیه را بکند، اما اینکه می تواند کمک به فقرا بکند، در امور تبرعی

می تواند اقدام بکند و این حج انجام ندهد، نه! آن اثر را ندارد! آن اثر خاص مربوط به اوست. حج هم که می خواهد انجام بدهد، عمره هم که می خواهد انجام بدهد، باید طبق دستور باشد. یعنی آنطوری که گفته شده انجام دهد، نه سر خود! الان مشاهده می شود افرادی که برای عمره می روند، یا افرادی که برای حج می روند، بعد از اینکه از احرام بیرون آمدند، هر روز می روند عمره انجام می دهند، در مسجد تنعیم می روند و عمره مفرده می آیند انجام می دهند! همه اینها اشکال دارد! همه اینها خلاف شرع است! در یک ماه، کراهت شدید دارد که انسان دو عمره انجام بدهد. در عرض ده روز، حرام است که انسان دو عمره انجام بدهد. حالا می گوید ما که این همه راه را رفتیم، این همه زحمت تا اینجا کشیدیم، پس روزی سه بار برویم بیاییم عمره انجام بدهیم، ثواب برود بالا! نه آقا جان! اینها دورت می کند! سر خود که انسان نمی تواند هرکاری را انجام بدهد! نگفتند؟! می گویند که بعضی ها می گویند که پول خرج کردیم، حرام نشود! هر روز بلند شویم برویم ... البته بعضی از افراد، مال بعضی از شهرستانها! اینطور که شنیدیم. یکی از رفقا می گفت برای من نقل می کرد می گفت وقتی که بعد از حج من رفتم در مسجد تنعیم، در آنجا محرم شدم و آدم یک عمره هم انجام دادم. بعضی از شبها به منزل تلفن می کردم و با اهل بیت راجع به بچه ها و غیره صحبت می کردم، حالشان را سؤال می کردم. وقتی شب تلفن کردم عیالم از من پرسید دیروز شما عمره انجام دادید؟ گفتم تو از کجا می دانی؟! گفت دیشب مرحوم آقا را خواب دیدم که به فلانی بگو که در یک ماه بیش از یک عمره نباید انجام داد. اینها همه چشم بندی نیست ها اینها واقعیت دارد. حالا چون تا اینجا ... یک وقتی داریم ... نه آقا! بجای این برو طواف انجام بده. هزار مرتبه هم طواف انجام بدهی باز هم جا دارد. الطواف بالبيت صلوة آنجا خدا او را می خواهد، در اینجا این را می خواهد. این عمره که اینقدر به آن اهتمام شده است، این حج که اینقدر به آن اهتمام شده است، که به قول مرحوم آقا، رفتن به حج حتی با گذشتن بر خار مگیلان هم می ارزد که انسان این حج را انجام بدهد. ولی وقتی که رفت انجام داد دیگر نباید برود عمره انجام بدهد. بنشیند ... برود طواف انجام بدهد، بنشیند قرآن بخواند، بنشیند به کعبه نگاه کند النظر الی الکعبة عبادة<sup>۲</sup> بنشیند نگاه کند ثواب را چه کسی می خواهد بدهد؟! تو می خواهی بدهی یا او می خواهد بدهد؟! او می گوید نمی خواهد اینجور باشد. آن بخاطر احترام بیت گفته است، ماهی یک مرتبه عمره انجام

<sup>۱</sup> عن رسول الله صلى الله عليه و آله أنه قال: الطواف بالبيت صلاة إلا أن الله أحل فيه النطق مستدرک الوسائل، ج ۹، ص

<sup>۲</sup> الكافي، ج ۴، ص ۲۴۰، عن ابی عبدالله عليه السلام قال: النظر الی الکعبة عبادة و ...

شود. کسی که وارد می‌شود، احترام بیت اقتضا می‌کند که یک مرتبه انجام بدهد دو دفعه بخواند انجام بدهد، خراب کرده است، این ... هم از آن طرف، هم از این طرف ... هم از آن طرف که بعضی‌ها با این مسئله بعنوان یک مسئله خیلی عادی و خیلی پیش پا افتاده نگاه می‌کنند، می‌گویند آقا چرا شما مکه نمی‌روید؟ بنده مستطیع نیستم! شما مستطیع نیستی؟! شما با این خصوصیت و با این شأن و با این شخصیت، مستطیع نیستی؟! نه! من اگر بخوام بروم حتماً باید پنجاه نفر همراه من باشند، بیست نفر این طرف ما را بگیرد، بیست نفر هم آن طرف را بگیرند، عقب و جلو و فلان ... با

این کیفیت هنوز نمی‌شود! پس مستطیع نیستیم! و بدون حج از دنیا می‌روند و حج را انجام ندادند! این یک تفکر است. رساله عملیه هم داشته باشد داشته باشد! مرجع هم می‌خواهد باشد، باشد! تفکر او نسبت به مسائل اسلام ناقص است کامل نیست. آن کسی که می‌گوید برو... این از یک طرف، آن طرف یکی دیگر، می‌گویند حج واجب است بروی اما اگر بچه داری عیب ندارد بچه ناراحت می‌شود، بشود! همینقدر که نمیرد اشکال ندارد! نه! مرحوم آقا می‌فرمودند: کسی که بچه کوچک دارد و رفتن به حج موجب می‌شود صدمه به او وارد بشود، حج بر او واجب نیست، باید بچه را نگه دارد. خیلی دقیق! آن کسی که می‌گوید اگر شده بر خار مغیلان برو و به حج برو، می‌گوید اگر یک بچه پنج ساله داری یا بچه سه ساله داری و در رفتن تو ضربه می‌خورد، حرام است بروی! باید بنشین بچه‌ات را نگه داری. مگر تو نمی‌خواهی مکه بروی؟! ثواب یک مکه همان ثواب است. اینطور انسان باید در مقام اتصال باشد. یکی از اقوام نزدیک ما که بسیار به سفرها می‌رفت، چند ماه می‌رفت، چهار ماه، پنج ماه، به سفر می‌رفت، همین سفرهای کربلا و عتبات و مکه و یک گردشی می‌کرد و یک دور دور زمین می‌گشت و بعد می‌آمد، می‌خواست خدا را آنجاها پیدا کند! هر سال کارش همین بود! از اول رجب که می‌شد، دیگر ما ایشان را نمی‌دیدیم تا نزدیکهای محرم که برمی‌گشت و دوباره... پنج ماه طول می‌کشید! بارها می‌شد... ظاهراً مرحوم آقا هم در بعضی از همین کتبشان اسم ایشان را آورده‌اند. یک روز وقتی که ایشان از سفر حج و عتبات و حتی جاهای دیگر هم... ظاهراً سوریه رفته بود و مصر هم ظاهراً رفته بود و رفته بود زیارتش را تکمیل کند. چون بنا بر یک خبری حضرت زینب در مصر مدفون هستند و در قاهره هستند، خواسته بود آنجا هم زیارتش را تکمیل بکند و با دست پر آمده بود. من یادم است در آن مجلس وقتی که مرحوم آقا رفتند پیش ایشان، فرمودند که حاج آقای فلان! شما در این سفرها دنبال چه دارید می‌گردید؟ اگر دنبال خدا می‌گردید، آن خدا را در همین منزل خودتان پیش زن و بچه‌تان پیدا کنید، شما یک بچه دوازده ساله را شش ماه رها می‌کنید و به دست چه کسی می‌سپارید؟ شش ماه این پسر پدر ندارد، مادر ندارد! به دست این و آن می‌سپارید تا اینکه دنبال خدا این طرف آن طرف بگردید؟! اینجا باید باشید! در اینجا پیدا کنید، به تکلیفتان باید برسید. آن خدایی که در مکه است، آن خدا الان در این اتاق هم هست، آن خدایی که در کربلاست آن خدا هم در اینجا هم هست. نمی‌دانم این قضیه را خدمت رفقا عرض کردم یا نه. الان به ذهنم آمد که فرزند یکی از اولیاء الهی که از اساتید مرحوم پدر ما بود، ایشان برای خود من نقل کرد که در سفری که در ایام سابق برای عتبات رفته بودند، آن زیارت عتبات و اماکن مشرفه، حال و هوایی برای ایشان بوجود آورده بود که

دیگر نمی‌خواست به ایران برگردد، می‌خواست در همان جا بماند و دیگر اصلاً تا آخر عمر در آنجا بماند. در حالی که ایشان سرپرستی برادران خردسال خودش را در آن موقع که پدرش از دنیا رفته بود به عهده داشت و تصمیم بر این گرفته بود که وقتی که ایران بر می‌گردد، دیگر مسائل خودش را بنحوی تنظیم کند و ترتیب بدهد و در عراق برگردد و دیگر

در آنجا بماند. آن شب آخر پدرش را در خواب دید، گفتند فلانی یک دست کشیدن به سر این ... در آن موقع برادر ایشان، تقریباً حدود پنج، شش سال سنش بود. یک دست کشیدن به سر این از گذشت یک عمر در این اماکن برای تو ثوابش بیشتر است. یک عمر در اینجا بمانی به اندازه یک دست کشیدن به سر این نمی‌رسد! حساب است آقا جان! هر چیزی در این دنیا روی حساب خودش باید انجام بگیرد. نمازش بجای خود، روزه‌اش بجای خود، حجّش بجای خود، کمک به ایتم بجای خود، حرامش بجای خود، واجب بجای خود. نه خود سری و نه افراط دیگر مطلب را ما در اینجا راجع به این مقدار از دیدگاه نسبت به این قضیه، تمام می‌کنیم، انشاء له در جلسه آینده به دیدگاه دوّم نسبت به این عبارت امام صادق (اگر خداوند توفیق بدهد لولالبداء) می‌پردازیم.

پس محصلّ کلام تا اینجا این شد که بر طبق آن کیفیتی که خدای متعال، نفس را خلق فرموده است و استعداد برای تکامل را در او بوجود آورده است، این احکام و این تکالیفی که خداوند برای ما این احکام را تدوین فرموده است، همه اینها نه تعبداً، بلکه وجداناً و شهوداً و تکویناً، به عنوان واقعیت، نه به عنوان تعبّد و پذیرش، نه به این عنوان که خدا گفته ما قبول می‌کنیم بعد خدا این اثر را بوجود می‌آورد نه نه نه! اینطور نیست! گرچه اگر این هم باشد باز اشکال ندارد، نه! خود این عمل در عالم آفرینش، یک عمل و عکس‌العملی را بوجود می‌آورد، این عمل و عکس‌العمل را می‌گویند نظام تکوین و تشریح. این عمل و عکس‌العمل باید به دست فرد خبیر و بصیر، که ولی خدا یا پیامبر یا امام علیه‌السلام و یا ولی‌ای که به مقام فنا، و بقاء بال له و بامرال له رسیده باشد، باید در اختیار افراد قرار بگیرد. بنابراین انسان نمی‌تواند نه به هر کسی گوش فرا بدهد و نه دستورات هر کسی را عمل کند. باید مسائل و دستورات فردی باشد که چشمش باز شده باشد، چشم ملکوتی او باز شده باشد، مصالح را آن طوری که هست ببیند و واقعیات را آنطوری که هست مشاهده کند و آنها را در اختیار افراد قرار بدهد. انشاء ال له امیدواریم که خدای متعال ما را مطیع دستورات بزرگان قرار بدهد و چشمان ما را نسبت به وظائف و تکالیف خودمان بینا کند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد